

Published on رادیو زمانه (<http://radiozamaneh.com>) (Radiozamaneh)

خانه < نقاشی ایران < Printer-friendly

عصاره شرقی نقاش ایرانی

عصاره شرقی نقاش ایرانی

شنبه, 07/09/1390 - 13:59
گفت‌وگو با فرهاد سلطانی نقاش مقیم لندن
بابک مستوفی



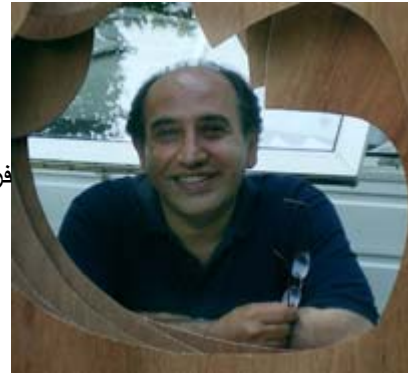
بابک مستوفی - فرهاد سلطانی جزو نقاشانی است که در جوانی مهاجرت کرد، در لندن سکنی گزید و در دانشگاه پر سر و صدای "گلدسمیت" در سال‌های دهه ۷۰ تحصیل کرد. پس از آن هم در بریتانیا ماند، اما عصاره شرقی را در آثارش حفظ کرد.

سلطانی که به عنوان نقاش، مجسمه‌ساز و معمار در بریتانیا مشغول به کار است، چندین نمایشگاه مختلف در لندن برپا کرده و طراحی‌های داخلی و خارجی ساختمان‌های مختلفی را بر عهده داشته است.

نمایشگاه تازه او که با عنوان "جوهر هستی- قسمت دوم" در مرکز هنری شناخته شده‌ای در شمال لندن (آرت دپو artsdepot) افتتاح شده، آثار نقاشی و مجسمه‌های او را که بر اساس کلمه "حق" پدید آمده‌اند، در معرض دید علاقمندان نهاده است. آن طور که در بروشور توضیح داده شده، کلمه "حق" از ریشه حقیقت با معنای استعاره‌ای حقیقت جهان مورد استفاده نقاش قرار گرفته است.

گفت‌وگوی زمانه با این نقاش ساکن لندن را بخوانید.

ابتدا لطفاً پیش‌درآمدی درباره سیر کاریتان برای خوانندگان ما بگوئید.



فرهاد سلطانی، نقاش، مجسمه‌ساز و معمار

فرهاد سلطانی - از سن پنج سالگی علاقه زیادی به طراحی نشان می‌دادم و بعد نقاشی را از سن هفت سالگی، زیر نظر دایی مادرم که نقاش و معمار معروفی بود و در واقع جزو شاگردان کمال‌الملک محسوب می‌شد، به شکل خیلی جدی دنبال کردم. نقاشی را به صورت کلاسیک به من آموخت و من شروع کردم به کار کردن. در شانزده سالگی نقاشی‌هایم را می‌فروختم و در هجده سالگی برای خودم سبکی داشتم که جنبه تخیلی داشت و بعد کم کم علاقه نشان دادم به مجسمه‌سازی و با هنرهای سه بعدی بیشتر آشنا شدم. در سن بیست سالگی به حد وفور تابلو فروخته بودم و درآمد خیلی خوبی از این راه داشتم. تابلوها هم جنبه تجاری نداشت و خیلی نزدیک به سوررئالیسم بود. برخی از کارهای آن دوره‌ام را در نمایشگاه قبلی دیده بودید که برمی‌گشت به سال‌های دهه ۷۰ میلادی. یک دوره‌ای وارد کارهای طراحی داخلی و بعد نقشه‌برداری شدم. یک دوره خیلی کوتاهی را هم در دانشگاه هنرهای تزئینی طی کردم اما بعد آمدن لندن و مستقیم وارد دانشگاه گلدسمیت شدم.

👉 چه سالی بود؟

۱۹۷۵. ابتدا خیلی وحشت داشتم چون محیط برایم ناآشنا بود و خیلی هم ترسیده بودم که باید بنویسم و تحقیقات زیادی انجام بدهم، برای همین در دانشگاه از پایه شروع کردم. همزمان کارهای طراحی و معماری می‌کردم و از این طریق زندگی‌م را می‌گذراندم و پول دانشگاه را هم می‌دادم. یک دوره‌ای هم جزو نقاش‌های چلسی، شنبه‌ها می‌آمدیم و کارهایمان را ارائه می‌کردیم و می‌فروختیم که دوره جالبی بود. بعد در دوره فوق‌لیسانس تخصص گرفتم در سرامیک و در دوره‌های بعدی برای دکترای هنر پیش از اسلام کار کردم. در سال ۱۹۹۵ وارد دوره تخصصی معماری شدم و از طرف انجمن معماران، کارم را ارزیابی کردند و لیسانس و فوق‌لیسانس معماری هم به من دادند. در این مدت نمایشگاه‌های زیادی هم داشتم...

👉 معمولاً هر کدام از نمایشگاه‌هایتان یک سوژه خاص دارد...

بله. برای هر نمایشگاه روی سوژه خاصی کار می‌کنم. سوژه‌ای را برمی‌دارم و در واقع رویش تحقیقات زیادی انجام می‌دهم و بر روی ابعاد مختلف آن کار می‌کنم.

👉 و این بار روی کلمه "حق" متمرکز شده‌اید. در هر دو نمایشگاه اخیر شکل‌ها و فرم‌هایی را در نقاشی‌ها و مجسمه‌ها با کلمه حق خلق کرده‌اید. ریشه‌اش از کجا نشأت می‌گیرد؟ چرا "حق"؟



فرهاد سلطانی: کلمه "حق" برای من جاذبه بسیار زیادی داشته. بعضی‌ها

می‌گویند شاید به این خاطر که این کلمه بی‌نهایت مفهوم عرفانی دارد.

کلمه "حق" برای من جاذبه بسیار زیادی داشته. بعضی‌ها می‌گویند شاید به این خاطر که این کلمه بی‌نهایت مفهوم عرفانی دارد. عرفای ما مراحل را گذرانده‌اند و به جاهایی رسیده‌اند و وارد ابعادی شده‌اند که این ابعاد به "حق" در آثارم شکل داده است. من در سن خیلی پائین به شکل عمیقی جذب عرفان شدم و این باعث شد که مقدار زیادی تفکر مرا سالم نگه دارد. البته در واقع شکل حقی که در کار من می‌بینید ایده اولیه‌اش از حرکت کواکب که در کارهای خواجه نصیر طوسی هست آمده؛ حرکت دوار ماه به دور زمین و تناسبی که نسبت به هم دارند، در کارها بسیار دیده می‌شود. از کودکی محو آسمان می‌شدم و ستاره‌ها را دنبال می‌کردم، با این تفکر که چه عالمی آن بالاست، ما چی هستیم و اینجا چه می‌کنیم و وظیفه‌مان چیست؟ همین‌طور به مرور زمان چیزهایی را در پازل زندگی کنار هم گذاشتم و دیدم همه چیز مفهوم دارد. یعنی حتی آن کائوسی (Chaos، به معنای اغتشاش) که نگاه می‌کنیم و فکر می‌کنیم منظم نیست، در واقع بسیار هم منظم است، فقط باید ابعادش را بشناسیم.

چیزی که در نقاشی‌های آخرتان جلب توجه می‌کرد، شکل‌هایی از کهکشان بود که با ابعاد و رنگ‌های مختلف توصیف می‌شد. این را می‌شود یک جست‌وجوی شخصی در آسمان‌ها تلقی کرد؟

عنوان نمایشگاه من هست "جوهر هستی، قسمت دوم." این برمی‌گردد به یک تجربه فیزیکی و یک تجربه متافیزیکی. من به عنوان خالق این آثار این را تجربه کرده‌ام و سعی دارم با مخاطب این تجربه را قسمت کنم. حالا مخاطب تا چه حد با آن ارتباط برقرار می‌کند، بحث دیگری است اما طبیعتاً من خودم و تمام هستی اطرافم را سلول‌هایی می‌بینم که خداوند خلق کرده و ما جزوی از آن هستیم. بنابراین اگر در این کارها حرکات بسیار زیادی هست با سیارات مختلف با رنگ‌های گوناگون، این یک ذره ناچیزی هست از چیزی که ما در آن زندگی می‌کنیم، در اطراف ما هست و ما آن را نمی‌بینیم. من سعی کرده‌ام تا آنجا که توانسته‌ام تصویرش کنم. گاهی اوقات شاید جسارت هم کرده‌ام به این شکل که دیگرانی را مطرح کرده‌ام که در این جهان ما را می‌بینند. حالا این نگاه می‌تواند درونی باشد یا بیرونی. این چشم‌ها که در یکی از کارها می‌بینید، به این نگاه برمی‌گردد.

برای این منظور سبکی را انتخاب کرده‌اید که به سوررئالیسم نزدیک است. فکر می‌کنید چقدر وام گرفته‌اید از سوررئالیسم؟

با اسم بردن از سوررئالیسم بلافاصله اسم سالوادور دالی به ذهن می‌آید. اما من کارهای استاد بهزاد را که نگاه می‌کنم، بی‌نهایت سوررئالیسم قوی‌ای در آن حس می‌کنم. آن جهنم و بهشت و حرکاتی که نشان می‌دهد نوعی سوررئالیسم است. اما در کار من فرق می‌کند. من تلاش می‌کنم راجع به این هستی صحبت کنم...

اما به هر حال یک جاهایی به نظر می‌رسد تحت تأثیر کاندینسکی یا حتی خوان میرو هستید...

شما وقتی مطالعه می‌کنید طبعاً تمام این‌ها حتی هنرمندان کلاسیک بر روی شما خواسته یا ناخواسته تأثیراتی می‌گذارند. کار آخرم را که تمام کردم، حس کردم خیلی نزدیک است به کارهایی از کاندینسکی. البته خود کاندینسکی هم جالب است؛ او معنویت را می‌شناسد و در پی چیزهایست و چیزهایی را دیده است و می‌خواهد زبانی را باز کند.

شما هم کار نقاشی و مجسمه‌سازی می‌کنید و هم معماری. چه ارتباطی بین آن‌ها می‌بینید؟

هنر معماری در واقع پدر هنرهای دیگر است. مجسمه‌سازی توش هست، نقاشی هست، طراحی هست... حالا ما چقدر معمار داریم که مجسمه‌سازی هم می‌کنند و کارهای مجسمه‌سازیشان را به کس دیگری نمی‌سپارند؟ به تازگی در انجمن معماران خواسته بودند که کارهایمان را به صورت هنرهای زیبا ارائه کنیم، یعنی در واقع به صورت نقاشی و مجسمه. می‌گویند این‌ها از هم جدا نیستند، در واقع یکی هستند و مکمل یکدیگر. در دوره رنسانس هم که نگاه کنید خیلی از مجسمه‌سازها معمار بودند و نقاشی هم می‌کشیدند.

در این نمایشگاه ماکت‌هایی از ساختمان‌هایی را که به شکل کلمه حق طراحی کرده‌اید، گذاشته بودید. طرحی دارید که آن‌ها را به شکل عملی اجرا کنید؟

من آن‌ها را به شکل ساختمان یا مجسمه‌های بسیار بزرگ برای معابر عمومی طراحی کرده‌ام که فضای بسیار بزرگی احتیاج دارند. آن‌ها سمبل عشق، عدالت و پاکیزگی هستند. در واقع دارم نشان می‌دهم که ما این همه چیزهایی داریم که غنی است اما می‌گردیم و می‌رویم ساختمانی را که در لاس‌وگاس ساخته شده، در خاورمیانه دوباره پیاده می‌کنیم و به به هم می‌کنند! در حالی که با همین کلمات می‌توانیم ساختمان‌های عظیمی بسازیم که حتی اروپایی‌ها غبطه بخورند. این جوهر شرقی بسیار مهم است. من در اروپا زندگی و تحصیل کرده‌ام، اما عصاره شرقی در من هست.

در همین زمینه:

::مقالات و گفت و گوهای بابک مستوفی در رادیو زمانه:: [1]

[2]  اشتراک

Tags: بابک مستوفی [1], فرهاد سلطانی [3], فرهنگ, هنر و ادبیات [4], نقاشی ایران [5]

[6]  اشتراک

بابک مستوفی فرهاد سلطانی فرهنگ, هنر و ادبیات نقاشی ایران

Source URL: <http://radiozamaneh.com/culture/goonagoon/2011/10/01/7202>